

# درباره تغییر خط فارسی

دکتر مصطفی ذاکری

امثال آن‌ها.

آقای جلال‌الدین کزازی هم در اظهارات خود، چیزی بر این اشکالات نیفزوده‌اند.

البته دیگران، که از صدوپنجاه سال پیش این آهنگ ناموزون را نواخته‌اند، ایرادات دیگری هم به خط فارسی وارد کرده‌اند؛ مانند اینکه خط فارسی از راست به چپ نوشته می‌شود (که لابد عیب بسیار بزرگی است)، یا اینکه در خط فارسی، حروف بزرگ و کوچک وجود ندارد تا اسامی خاص را بتوان با حروف بزرگ نوشت و...، که برای کوتاه‌کردن سخن، از سایر عیوب مورد ادعای آن‌ها صرف‌نظر می‌شود.

در دهه ۱۳۴۰ شمسی، سعید نفیسی هم یک‌بار علم این نهضت را برافراشت و ولوله‌ای ایجاد کرد و دانشمندان و هنرمندان و فضلا جواب‌های کافی به ایشان دادند. ایشان یک الفبای ناقص لاتینی پیشنهاد کرده بود که به جای الفبای فارسی به کار رود و خوشبختانه، علی‌رغم سعی بسیاری که کرد، این نهضت هم به جایی نرسید. من سوابق تعداد زیادی از پیشنهادهای تغییر خط یا اصلاح خط فارسی را جمع‌آوری کردم. طرفداران تغییر خط عمدتاً خط لاتین را پیشنهاد کرده‌اند تا به جای خط فارسی به کار رود و بعضی هم الفباهایی اختراع کرده‌اند که اگر اقتباس می‌شد، فارسی هم، مانند ارمنی، خطی مخصوص به خود پیدا می‌کرد، که مشکلی بر مشکلات دیگر می‌افزود و برخی هم اصلاحاتی در املا فارسی پیشنهاد کرده‌اند که سرانجام آن‌ها دستور خط فارسی است که فرهنگستان منتشر کرد و نه تنها دعوا را خاتمه نداد، بلکه بسیاری از ادبا، از جمله مرحوم محمدجواد شریعت، استاد دانشگاه اصفهان، و رحیم‌زاده ملک، با آن شدیداً مخالف کردند. هیچ‌کدام از این بحث‌ها سرانجامی ندارد و ظاهراً همیشه باقی می‌ماند.

اخیراً آقای کوروش صفوی، استاد زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، که حقیر سابقه ارادتی خدمتشان دارم، نغمه تغییر خط فارسی را دوباره ساز کرده‌اند؛ نغمه‌ای که سال‌ها بود خاموش بود و ما فکر می‌کردیم دیگر این اندیشه احیا نخواهد شد. اما ایشان این پیشنهاد را - که در شماره ۷۱ کتاب ماه ادبیات آمده است - با مقدماتی مفصل، که عمدتاً به اصل مطلب نامربوط است، همراه، و فقط یک دلیل برای آن ذکر کرده‌اند و آن این است که خط کنونی فارسی فقط صامت‌ها را ضبط می‌کند و مصوت‌ها در آن نوشته نمی‌شوند و بنابراین، به گفته ایشان: «هرقدر که نظام نوشتاری مان را تصحیح کنیم، باز هم این مشکلات باقی می‌ماند».

البته ایشان فقط همین یک مشکل را گفته‌اند، و نه مشکلات خط فارسی را. آقای فرزاد سجودی، که ظاهراً او هم از زبان‌شناسان است، دو سه مشکل دیگر را هم برافزوده‌اند، که عبارت‌اند از:

- وجود حروف متفاوتی برای یک واج. منظورشان این است که مثلاً ما حروف «زاء» و «ذال» و «ضاد» و «طاء» را، که همه در فارسی «ز» تلفظ می‌شوند، برای کلمات غالباً مأخوذ از عربی، به کار می‌بریم و همچنین حروف «تاء» و «طاء»، یا «سین» و «ثاء» و «ضاد»، یا «قاف» و «غین» و امثال آن‌ها، که البته به‌طور ناقص برشمرده‌اند.

- وجود صورت‌های مختلف برای بعضی حروف؛ تنها مثال ایشان حرف «هاء» است که در ابتدا و وسط و آخر کلمه به صورت‌های مختلف نوشته می‌شود و البته جز این، حروف دیگری هم در فارسی چنین وضعی دارند که ایشان ذکر نکرده‌اند.

- مسأله سرهم‌نویسی یا جدانویسی کلمات که بر سر آن گفت‌وگوهای بسیار است.

- وجود حرف «واو» زائد در کلمات خواب و خواهر و

# الف

حال می‌خواهم به سخنان مقدماتی آقای صفوی بپردازم که عمدتاً نامربوط به اصل مطلب، یعنی ضرورت تغییر خط، است و حاوی غلطها و اشتباهاتی است که از ایشان بعید است. قبل از شروع این بحث، لازم است نکته‌ای را یادآوری کنم که بسیار مهم است و سرمنشأ

بسیاری از اشتباهات زبان‌شناسان در مسائل اجتماعی و از جمله همین بحث تغییر خط است و آن، مبارزه با عربی و کلمات عربی واردشده به فارسی و سرنویسی و ترویج یک زبان ساختگی فارسی بر اساس نوشته‌های پهلوی، و خراب کردن کتاب‌های دستور زبان فارسی است با آمیختن آن‌ها با مسائل زبان‌شناسی، که حتی آموزگاران و دبیران را سرگردان کرده است. به‌علاوه، باید به بروز کتاب‌های دستور پر از نمودارهای درختی و بحث‌های بی‌مورد زبان‌شناسی و گرفتاری‌های دیگر اشاره کرد، که بحث آن‌ها در اینجا خارج از موضوع است.

عیب کار در این است که زبان‌شناسان ایران، جز دو-سه نفر چون آقایان دکتر صادقی و نجفی، که از دانشمندان سرشناس هستند، تحصیلکرده‌هایی تک‌بعدی هستند که غالباً گرفتار تعصب‌های ایرانی‌گری و ایران‌پرستی شده‌اند و بسیاری از آن‌ها، چون خودشان زبان عربی نمی‌دانند، به بیماری عرب‌ستیزی دچارند. درحالی که کتاب‌های صرف‌ونحو و معانی و کتب بلاغی عربی و حتی کتب منطق و اصول فقه پر است از نکات زبان‌شناسی بکر و دقیق، که تئوری‌پردازان فرنگی ده‌یک آن‌ها را هم نتوانسته‌اند کشف کنند. اگر آن‌ها عربی می‌دانستند، حتی بحث‌های زبان‌شناسی را بهتر می‌توانستند ارائه کنند. شاید مثالی این نکته را روشن کند. آقای کوروش صفوی کتابی دارد تحت عنوان آشنایی با معنی‌شناسی، که ترجمه از کتب خارجی است. چون ایشان به کتاب‌های منطق و معانی و بیان دسترسی نداشته‌اند، اصطلاحاتی به فارسی وضع کرده‌اند که در آن کتاب‌ها معادل‌های فصیح و رایجی دارند؛ اصطلاحاتی از قبیل «دلالت درون‌زبانی و برون‌زبانی»، «مؤلفه‌های معنایی» (به‌جای «جنس و فصل» در منطق)، «قواعد خوانش» (منظور قرینه‌های کلام است)، «دلالت چندگانه» (یعنی الفاظ کثیرالمعنی یا چندمعنایی یا مشترک لفظی)، «بافت در تعبیر معنی» (یعنی قرینه‌های لفظی و معنوی)، «دلالت‌های چندگانه» (یعنی اشتراک لفظی و معنوی و مکتوب)، «واژه‌های هم‌شمول» (یعنی قسمیم)، «چندمعنایی» (منظور کلمات مشترک و منقول است)، «تقابل معنایی» (منظور بحث از انواع تقابل در منطق است؛ مانند تضاد و تناقض و تضایف و...)، «جمله

زیرشمول برای جمله شامل» (منظور اعم و اخص است) و... دیگر آنکه زبان‌شناسان، اغلب از ادبیات فارسی بی‌بهره‌اند، مثلاً قادر نیستند یک صفحه از گلستان سعدی یا یک غزل حافظ را درست بخوانند و بفهمند و بنابراین، دچار مشکلات زبانی بسیار می‌شوند. همچنین، مقهور و مغلوب تئوری‌های غالباً بی‌سرورته فرنگی‌ها هستند و هرکدام پیروی یکی از پیشوایان زبان‌شناسی را برعهده گرفته‌اند. برخی شیفته چامسکی و تئوری‌های زایش-گشتاری آن هستند، دیگران نظریه زبانی مقوله و میزان (که در فارسی معنی روشنی ندارد و معادل انگلیسی scale and category است) را پسندیده و بر اساس آن بحث می‌کنند، برخی زبان‌شناسی ساختگرا را بهتر می‌دانند، و برخی نظام رده‌شناسی زبان (به انگلیسی: language typology) را وجهه همّت خود کرده‌اند. نظریه‌های متعدّد دیگری، چون معنی‌شناسی شناختی (cognitive semantics) و چندین نظریه دیگر هم، مطرح است که دانشجوی بیچاره این رشته را سرگردان می‌کند. اگر مقالات زبان‌شناسی را در مجله‌های تخصصی ببینید، خواهید دید که از بحث‌های غالباً بی‌سرورته این نظریه‌ها پر است و نکته مهم این است که در هرصفحه از این مقاله‌ها، چند یا چندین نام از فرنگیان صاحب‌نظر برای هر موضوع ذکر می‌شود و کوچک‌ترین موضوعی که می‌خواهد شرح داده شود، نظر عدّه زیادی از غربی‌ها ذکر می‌شود و سرانجام هم، اگر نتیجه‌ای گرفته شود، باز نظر یک فرنگی است، نه نظر زبان‌شناس ایرانی یا نویسنده مقاله. درحقیقت، زبان‌شناسان ما، جز سه-چهار نفر برجسته، خود هیچ نظری ندارند و تابع غربی‌ها هستند و محقق به‌معنای واقعی در میان آن‌ها بسیار کم یا نایاب است و من ندیده‌ام که یکی از آن‌ها نظریه‌ای ابراز دارد که جنبه جهانی یابد، یعنی در محافل بین‌المللی زبان‌شناسی مطرح شود و نمی‌دانم این همه فوق‌لیسانس و دکترای زبان‌شناس، که هر ساله از دانشگاه‌های گوناگون کشور بیرون می‌آیند، چه کار می‌کنند و چه مشکلی را حل می‌کنند.

حال با این مقدمه، بپردازیم به سخنان آقای صفوی در مقدمه بحث خود یا درحقیقت، ذی‌المقدمه‌ای که اصل مطلب را به سایه برده است.

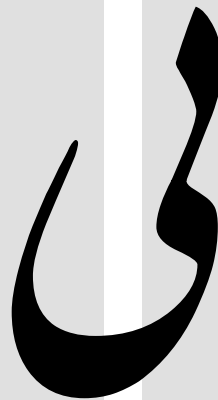
۱- ایشان گفته‌اند: در دنیای امروز، پنج خط اصلی وجود دارد که عبارت‌اند از رومیایی، سیریلی، دواناگری، کانجی، و خط معروف به عربی، که عربی نیست. کل این مطلب اشتباه است. چون اولاً تعداد خط‌های موجود در دنیای امروز، بسیار بیش از پنج خط است و

اصلی و فرعی گفتن آن‌ها معنای روشنی ندارد. ثانیاً رومیایی از کجا پیدا شد؟ این کلمه در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی، به معنای رومی نیامده است و فقط در فرهنگ فارسی امروز، به معنای سبکی در هنر معماری اروپای باختری ذکر شده است. اگر منظورشان roman alphabet باشد، باید آن را الفبای رومی یا خط رومی بنامند که معادل رایج‌تر آن در انگلیسی و فارسی، خط لاتین است. ثالثاً کانجی (kanji) خط اصلی نیست، بلکه از فروع خط چینی است و در ژاپن به کار می‌رود. به عبارت دیگر، ژاپنی‌ها از قدیم، خط چینی را اقتباس کردند و برای نوشتن زبان خود به کار بردند و آن را به ژاپنی، کانجی نامیدند. زیرا اگرچه نویسه‌های چینی عیناً در ژاپنی به کار می‌رود، تلفظ آن‌ها فرق دارد؛ یعنی خط چینی برای آن‌ها نوعی هژوارش است و چون تلفظ آن‌ها برای ژاپنی‌ها اشکالات ایجاد کرده است، بعداً خط هجایی دیگری ابداع کردند که در کنار کانجی و برای نشان دادن تلفظ کانجی یا وندهای دستوری‌ای که در ژاپنی هست و در چینی نیست، یا برای نوشتن نام‌ها و کلمات بیگانه چون واژه‌های انگلیسی و فرانسه و...، که برای آن‌ها در خط چینی نویسه‌ای نیست، به کار بردند و این خط هجایی را کانا (kana) نامیده‌اند. اما در مورد عربی، بحث مفصل‌تر است.

۲- گفته‌اند: «خط پنجمی را برحسب قرارداد اسمش را خط عربی گذاشته‌ایم [یعنی آقای صفوی گذاشته‌اند]، در صورتی که سابقه تاریخی‌اش اصلاً به عربی بر نمی‌گردد، چون مادر بزرگ آن، یعنی شکل اولیه‌اش در تاریخ، خط آرامی است که متعلق به زبانی به نام آرامی بوده که امروز از بین رفته است. خط و زبان آرامی یکی از خطوط و زبان‌های رسمی دوره هخامنشیان بوده است که امروز ما به آن آرامی امپراطوری می‌گوییم، یعنی خط اختراع اعراب نیست.»

باز هم، تمام این مطالب اشتباه است. اول آنکه خطوط عربی و لاتین و یونانی و اتروسکی و نیز خط آرامی و عبری و برخی از خطوط دیگر که صورت الفبایی دارند، به عقیده محققان غربی، از منشأ خط فنیقی منشعب شده‌اند، یعنی اصل همه آن‌ها خط فنیقی است. اما اینکه خط فنیقی از چه خطی منشعب شده است، خود بحث دقیقی است که مورد اختلاف محققان است؛ برخی آن را تحوّل خط میخی سومری و بابلی و آشوری دانسته‌اند، گروهی آن را از الفبای مصری منشعب می‌دانند، و کسانی هم آن را از الفبای سینیایی یا اوگاریتی مأخوذ دانسته‌اند (من این مطلب را به تفصیل در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخچه ابجد و حساب جمل در فرهنگ اسلامی» در مجله معارف دوره هفدهم، شماره دوم سال ۱۳۷۹ شرح داده‌ام که آقای صفوی و علاقه‌مندان دیگر می‌توانند

بدان مراجعه فرمایند). منظور آنکه الفبای آرامی، خود از الفبای فنیقی گرفته شده است و آرامی نامی است که خاورشناسان در قرن ۱۹ میلادی، بر سربانی کهن داده‌اند که قبلاً به نام کلدانی می‌نامیدند و سپس این نام را اختراع کردند که از تورات گرفته شده است و نام صحیح آن، سربانی کهن است. اما آرامی یا سربانی از بین نرفته است و هنوز بدان تکلم می‌شود و حتی خط آن هم، هنوز به کار می‌رود؛ از جمله، آشوریان ایران، که قومی مسیحی ساکن ارومیه و اطراف آن هستند، به لهجه‌ای از سربانی تکلم می‌کنند و با خطی منشعب از خط آرامی می‌نویسند. همچنین کتاب دینی صبی‌ها، یعنی مندائی‌ها، که در خوزستان و بصره ساکن هستند و دینی مخصوص خود دارند، نیز به لهجه‌ای سربانی است و در سوریه و لبنان هم، دروزی‌ها به لهجه‌ای سربانی تکلم می‌کنند و ظاهراً هنوز هم در عراق کسانی بدان متکلم هستند. دیگر آنکه زبان آرامی، زبان مردم سوریه و لبنان و فلسطین و شمال عراق و مشرق ترکیه در قدیم بوده است و هخامنشیان هم از خط و زبان آرامی برای برخی مقاصد خود استفاده می‌کردند، زیرا هخامنشیان، بین‌النهرین را در نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد فتح کردند و بر قلمرو وسیع حکومت خود افزودند و در این موقع، آرامی زبان غالب مردم بین‌النهرین بود و از این رو، هخامنشیان مکاتبات رسمی خود را در آن نواحی، به زبان آرامی انجام می‌دادند. مدارکی به زبان آرامی، متعلق به دوره هخامنشی، در مصر پیدا شده است که به فهم زبان آرامی که در تورات و عهد عتیق به کار رفته است کمک کرده است. این زبان را زبان رسمی نامیده‌اند، زیرا مورد استفاده حکومتی در آن عصر واقع شده بود. اما زبان رسمی به وسیله ایرانی‌ها و اشخاصی که زبانشان در اصل آرامی نبود نوشته می‌شد و بنابراین، غلط‌هایی داشت؛ به خصوص از جهت لغات و نحو جمله‌ها. باری، نکته مهم در این بحث این است که خط عربی از آرامی منشعب نشده است، بلکه خطوط عربی و آرامی و سربانی و نبطی، همه از فنیقی تحوّل یافته‌اند و از خط عربی، چند خط دیگر منشعب شده است که مهم‌ترین آن‌ها فارسی و اردو و پشتو و خط مالزی و ترکی عثمانی و خط غالب مناطق ماوراءالنهری و ماورای قفقاز است که در یک قرن اخیر، بعضی از آن‌ها به لاتین یا خط روسی تغییر یافته است. اما از آنجاکه آرامی را از خطوط رسمی دوره هخامنشیان دانسته‌اند، امروز به آن، به قول ایشان، آرامی امپراطوری می‌گوییم. نمی‌دانم این اصطلاح در چه کتابی به کار رفته است، اما محققان غربی، زبان آرامی دربار هخامنشیان را زبان رسمی آرامی یا آرامی رسمی (official Aramaic) می‌نامند (چنان که فرانتس رزنتال در ابتدای کتاب گرامر آرامی کتاب مقدس، تصریح کرده



به فتح آن، که متداول است، یا به ضم آن، که در بسیاری از لهجه‌ها به کار می‌رود؟ نوبت را چگونه باید نوشت؟ «nawbat» یا «nowbat» یا «mobat» و قس‌علی‌هذا. خود این کار بحث‌ها و گرفتاری‌های بسیاری ایجاد می‌کند که از بحث خط و املا بسیار فراتر است. دوم اینکه صدها هزار کتاب چاپی و خطی فارسی را، که به خط عربی ببخشید، به خط امپراطوری هخامنشی - نوشته شده است، چگونه و با چه پول و هزینه‌ای می‌خواهید به خط لاتین تغییر دهید و در کدام چاپ‌خانه و با چه امکاناتی و با کدام کاغذ و مقوّا؟

سوم اینکه آموزش خط لاتین به بیش از هفتاد میلیون جمعیت ایران چگونه ممکن است؟ با صرف چه هزینه‌ای و با کدام امکانات و ظرف چند سال؟ و سرانجام می‌بینید که مردم در کاربرد خط لاتین سرگردان شده‌اند و نمی‌دانند کلمات را چگونه بنویسند. جناب صفوی، مگر ملت ایران خوشی زیر دلشان زده است که خط زیبا و رسا و کوتاه و خوش‌ترکیب خود را به خط لاتین یا به هر خط دیگری تغییر دهند و سپس از گرفتاری‌های و مشکلات آن بنالند؟

ترک‌ها چه سودی از تغییر خط خود بردند؟ جز محروم شدن از ذخائر عظیم ششصد-هفتصد ساله فرهنگ و ادب خود. اکنون چه دارند؟

آیا شما از انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها پرسیده‌اید که چرا خط خود را، با این همه اشکال در املا، عوض نمی‌کنند. برنارد شاو، نویسنده مشهور انگلیسی (متوفای ۱۹۵۰ میلادی)، وصیت کرد که از ماترک او الفبایی ابداع شود، یعنی هزینه ابداع و انتشار خطی با حداقل ۴۰ حرف را بپردازد تا خط انگلیسی را از بالای بلبشوی املا و تلفظ آن نجات دهد. مسابقه‌ای در این زمینه برگزار شد و شخصی به نام Kingsley Read برنده شد. نمونه الفبای این شخص در صفحه ۲۱۶ کتاب دایره‌المعارف زبان کمبریج چاپ شده است و در همان کتاب و در همان قسمت، معایب بی‌شمار خط انگلیسی و کوشش‌هایی که از قرن شانزدهم به بعد برای رفع آن صورت گرفته شرح داده شده است. اما انگلیسی‌ها ترجیح داده‌اند که همین خط و همین شیوه املائی را نگه دارند.

جالب است که یک انگلیسی تحصیل‌کرده فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های معتبر انگلیس، اگر کلمه‌ای را بشنود که برایش تازگی داشته باشد، می‌پرسد که آن را چگونه می‌نویسند و اگر آن را در کتابی یا نوشته‌ای ببیند، می‌پرسد که آن را چگونه می‌خوانند و تلفظ می‌کنند یا فوراً به فرهنگ لغت مراجعه می‌کند تا تلفظ آن را به دست آورد، زیرا انگلیسی‌ها می‌گویند املائی انگلیسی

است)، زیرا زبان رسمی مکاتبات هخامنشیان با مردم و حکام بین‌النهرین بوده و به‌رحال، حتی اگر خط عربی یا حتی زبان عربی، شاخه‌ای از آرامی به‌اصطلاح امپراطوری هم باشد، از عظمت و اعتبار عربی کاسته نمی‌شود. عربی زبان مستقّلی است که نزول قرآن، به آن شرف و اعتبار داد و سبب شده‌ها علم پیرامون قرآن در این زبان پیدا شود که از آن جمله است علوم لغت و صرف‌ونحو و اشتقاق و ریشه‌شناسی و علوم بلاغی. این زبان، چهارده قرن است که حامل علوم و معارف مهم بشری است که جز در فارسی نظیری برای آن در هیچ زبان دیگری وجود ندارد. اگر انگلیسی حدود یک قرن است که سردرآورده و علوم و صنایع و تکنولوژی در آن پرورش یافته است، عربی و فارسی چهارده قرن

سابقه فرهنگ و تمدن دارند. دیوان شاعران بزرگی چون فردوسی، نظامی، مولانا، سعدی، و حافظ و... مشابهی در زبان‌های دیگر ندارد. خط عربی برای ضبط و نگهداری این فرهنگ عظیم در تمام ممالک اسلامی، به‌ویژه در ایران، به کار رفته است و حامل تمام این چهارده قرن ادب و فرهنگ و معارف و علوم و هنر بوده است. کدام خط یا زبانی می‌تواند با خط فارسی پهلو بزند؟ از این‌ها گذشته، زیبایی خط فارسی و عربی در هیچ خط دیگری در عالم نیست. ده‌ها قلم و نوع خط از این خط منشعب شده است که معروف‌ترین آن‌ها نسخ و ثلث و نستعلیق و تعلیق و رقاع و شکسته و رقعی و ریحانی و دیوانی و کوفی است. کافی است به نمونه‌های آن در فرهنگ معین (ج ۱، مقابل ص ۱۴۲۸) و المنجد (ص ۱۸۸) نگاه کنید یا به بعضی از مرقات میرعماد حسنی، مثلاً به سوره حمد، که با خط نستعلیق نوشته است، تا زیبایی و شوکت خط عربی و فارسی را که در حقیقت، یکی هستند به چشم ببینید. شما می‌خواهید این خط زیبای بی‌نظیر را، که چشم جهانیان و هنرشناسان عالم را خیره کرده است، با خط رومیایی، یعنی لاتین، عوض کنید؟ آقای صفوی، آیا سزاوار است که زیباترین خط جهان را با خط لاتین، که فاقد هرگونه زیبایی و اثر هنری است، عوض کنیم؟ آن وقت مردم چه خواهند گفت؟ آیا نخواهند گفت که زبان‌شناسان مصداق مَثَل معروف فارسی شده‌اند که اسبش را داده خر گرفته، از خوشحالی پر گرفته؟

وانگهی، تغییر خط بدان آسانی‌ای که می‌اندیشید نیست و هزار مشکل ایجاد می‌کند. اول آنکه باید تصمیم گرفته شود املائی هر کلمه چگونه باشد، مثلاً نامه را باید «name» نوشت، که تلفظ تهرانی‌هاست، یا «nama» که تلفظ نیمی از مردم ایران در غرب کشور است؟ «نمایش» را به کسر نون، که مطابق ریشه آن است، باید نوشت یا

آشفته (chaotic) و غیرقابل پیش‌بینی (unpredictable) است؛ به‌خصوص که حدود ۴۰۰ کلمه بسیار رایج انگلیسی، مشمول این حکم است، زیرا انگلیسی ۴۰ واج دارد که در برابر آن فقط ۲۶ حرف وجود دارد و بعضی واج‌ها از ترکیب دو یا چند حرف نوشته می‌شود و حروف نیز دارای اصوات مختلفی هستند. این بلیشو در املائی کلمات انگلیسی عمدتاً ناشی از آن است که کلمات بسیاری از زبان‌هایی که خطشان لاتینی است، غالباً با املائی اصلی و با تلفظ‌های مختلف، وارد انگلیسی شده است و دیگر آنکه در طول زمان، تلفظ کلمات تغییر کرده است، ولی املائی آن‌ها ثابت مانده است. به‌ویژه در انگلیسی، در قرن ۱۵ میلادی، تغییر فاحشی در تلفظ مصوت‌ها پیدا شد که در خط نشان داده نشده است؛ مثلاً «name» قبلاً «نامه» تلفظ می‌شد و در آن زمان، «neym» تلفظ شد. خوشبختانه، این بالا بر سر فارسی نیامد، زیرا گرچه تلفظ کلمات در طول هزار سال گذشته، خیلی تغییر کرده است، از آنجاکه زیر و زبر کلمات هرگز نوشته نمی‌شده است، صورت املائی کلمات ثابت مانده است. این صورت املائی حاکی از تلفظ هر دوره از زبان فارسی هم هست و از این‌رو، نیازی به تغییر املا پیدا نشده است؛ مثلاً شیر، نام درنده معروف، در قدیم «šēr» تلفظ می‌شد و اکنون «šīr» تلفظ می‌شود. صورت «شیر» هر دو تلفظ را نشان می‌دهد. دیگر آنکه در شهرها و روستاها، تلفظ بسیاری از کلمات با تلفظ تهرانی آن‌ها فرق دارد، اما صورت مکتوب آن‌ها یکی است. مثلاً پسر را در تهران «pesar»، در اصفهان «peser»، در یزد «posar» تلفظ می‌کنند و صورت «پسر» همه این تلفظ‌ها را برمی‌تابد. اگر ما خطی داشتیم که زیر و زبر کلمات در آن نوشته می‌شد، بایستی تاکنون چندبار املائی کلمات خود را تغییر می‌دادیم یا آنکه ما هم مانند انگلیسی‌ها، رابطه خط و زبان را نادیده می‌گرفتیم و کلمات را با تلفظ قدیم می‌نوشتیم و با تلفظ جدید می‌خواندیم. آیا این یک امتیاز عظیم برای خط فارسی نیست؟ چرا حالا باید برای مشکل کوچکی، به‌اغوی زبان‌شناسان، خود را از چاله درآوریم و در چاله بیفکنیم؟

زبان عربی، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین زبان فرهنگی جهان است، زیرا قرآن بدان نازل شده است و به‌هیچ‌وجه، ربطی به آرامی امپراطوری و شاهنشاهی هخامنشی یا هیچ زبان ایرانی دیگری ندارد. محققان غربی دسته‌ای از زبان‌ها را به نام زبان‌های سامی (semitic languages) نامیده‌اند که شامل زبان‌های اکدی، آرامی، سریانی (آرامی جدید)، عبری، عربی، حبشی و فنیقی می‌شود و با آنکه سعی کرده‌اند عبری را به‌نجوی بر آن‌ها مسلط دانند، ناچار شده‌اند بگویند عربی قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین زبان سامی است و

واج‌های اصلی زبان اصلی سامی را، که چند هزار سال پیش وجود داشته، و همچنین، صرف‌ونحو اصلی آن را حفظ کرده است، درحالی‌که عبری و آرامی و غیره تغییر فاحشی کرده‌اند و لهجه‌های بسیار جدیدتری از زبان سامی هستند. اصطلاح سامی مأخوذ است از نام پسر بزرگ نوح، «سام»، که در تورات آمده است و به‌عقیده یهودیان، پدر اقوام بنی‌اسرائیل و عرب و... بوده است. اما اخیراً، برخی از محققان عرب بدین اعتقاد رسیده‌اند که مادر تمام زبان‌های سامی همین عربی فصیح بوده است و بقیه آن‌ها فرزندان یا شاخه‌های بریده‌شده این زبان هستند. اکنون کتابی جالب منتشر شده است به نام ملامح فی فقه اللهجات العربیات، من الاکادیه و الکنعانیه و حتی السبئیة و العدنانیة، که آن را دکتر محمد بهجت قبیسی نوشته و دارالفنایس و دارشمال در ۱۹۹۹ در دمشق، منتشر کرده است. نویسنده برجسته این کتاب، با همکاری گروهی از استادان بزرگ دانشگاه‌های کشورهای عربی، فرضیه فوق را با ذکر مثال‌ها و نمونه‌های بسیار از السنه سامی، و مقایسه آن‌ها با عربی، اثبات کرده است و درحقیقت، معلوم شده است که زبان عربی قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین زبان از گروه به‌اصطلاح زبان‌های سامی است (بهتر است آن‌ها را لهجه‌های عربی بنامیم و لفظ جعلی سامی را، که زاده فکر صهیونیستی است، دور بریزیم). خدا این زبان شریف را از هزاران سال پیش، به‌صورت اصیل و دقیق و با صرف‌ونحو کامل، حفظ کرده تا حامل کلام او در زمان حضرت رسول (ص) گردد. من در تأیید این نظریه، از قرآن هم نکته‌ای را دریافت کردم که برای علاقه‌مندان به قرآن، در اینجا ذکر می‌کنم. در سوره نوح، آیه ۲۳، پنج بت برای قوم نوح ذکر شده است که عبارت‌اند از: وُد، سواع، یَعُوث، یَعُوْق و نَسر. به‌خوبی واضح است که این‌ها همان بت‌هایی هستند که در میان عرب‌های دوره جاهلیت پرستیده می‌شدند، درحالی‌که نوح شاید بیش از شش-هفت هزار سال قبل از آن‌ها می‌زیسته است. دو راه برای توجیه این امر به نظر می‌رسد، که حقیر در کتاب مسیحیت و اسلام (ص. ۲۲۴) توضیح داده‌ام: یکی آنکه زبان قوم نوح همان زبان عربی‌ای بوده است که تا زمان حضرت رسول، بدون تغییر عمده‌ای باقی مانده است و از جمله شامل نام بت‌های آن‌ها، که در دوره جاهلیت هم هنوز پرستیده می‌شدند، بوده است؛ دوم اینکه نام بت‌های قوم نوح نزدیک به همین نام‌های عربی‌ای بوده است که در قرآن، به‌صورت فصیح آن، ذکر شده است. فرضیه اول، به‌نظر من، درست‌تر است. این هم از معجزات قرآن است که حتی نام بت‌های قوم نوح را ثبت کرده است. جالب است که آرتور جفری در کتاب واژه‌های دخیل در قرآن، سعی بسیار کرده است که نظر خاورشناسان

# ت

است در سوره قصص، که در آیات ۲۳ تا ۲۸ آن آمده است و بر اساس آن، آن حضرت، بعد از آنکه یکی از قبطی‌های اتباع فرعون را که در صدد قتل یکی از بنی‌اسرائیل بود، کشت، و پس از آنکه این خبر در شهر شایع شد، ترسید که مردم مصر بر ضد او هجوم ببرند و او را بکشند. پس گریخت و به مدین رفت. قرآن می‌گوید: «چون به سر چاه آبی در آنجا رسید، دید جمعی از مردم به آبدادن مواشی خود از آن چاه مشغول‌اند و در کنار آن‌ها، دو زن را دید که آن‌ها را از آبدادن مواشی منع کرده بودند. موسی از آن‌ها پرسید: «شما را چه می‌شود؟» (یعنی چرا ایستاده‌اید و اغنام خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند ما ایستاده‌ایم تا این چوپان‌ها کارشان تمام شود و سپس گله خود را آب دهیم (یعنی از ترس مزاحمت آن‌ها پیش نمی‌رویم) و پدر ما پیر و فرتوت است. پس موسی گله آن‌ها را آب داد و رفت در سایه نشست و گفت خدایا من محتاج کمک تو هستم. در این موقع، یکی از آن دو زن، با شرم و حیا، نزد او آمد و گفت: «پدرم تو را فراخوانده است تا مزد تو را برای این آبدادن بدهد». چون موسی نزد او رفت و داستان خود را (راجع به فرار از مصر) شرح داد، پیرمرد گفت ترس که از آن قوم ظالم نجات یافتی. سپس به خواهش یکی از آن دو زن، پیرمرد موسی را اجیر کرد که چوپانی او را بکند و در عوض، یکی از دختران خود را به ازدواج او درآورد و بنا شد موسی ده سال خدمت او کند تا کابین دختر تمام شود».

بحث من بر سرگفت‌وگویی موسی و دو دختر آن پیرمرد و سپس، گفت‌وگویی او با آن مرد است. آن‌ها به چه زبانی صحبت می‌کردند؟ موسی در مصر دو زبان می‌دانست: یکی زبان کهن مصری، که فرعونیان و شهروندان او با آن تکلم می‌کردند؛ و دوم زبان قوم خود، یعنی بنی‌اسرائیل. حال موسی به مدین آمده است. مردم مدین به چه زبانی، که موسی هم آن را می‌دانست، تکلم می‌کردند؟ مدین سرزمین حاصلخیزی بوده است در کنار خلیج عقبه و مشرف بر دریای سرخ در شمال غربی عربستان و در مجاورت صحرای سینا، و مردم آن عربی‌زبان بوده‌اند. تورات ساکنان این سرزمین را گاهی با عنوان مدیانی، و گاهی با عنوان اسماعیلی (یعنی عرب از اعقاب حضرت اسماعیل) نامیده است (مثلاً ر.ک. سفر پیدایش، باب ۳۷، که در آن، تجار قافله‌ای که از کنار چاهی که یوسف را در آن انداخته بودند، می‌گذشتند، در بند ۲۵، اسماعیلیان و در بند ۲۸، مدیانی نامیده شده‌اند.

را به صورت نظریه‌های عالمانه ارائه کند. وی بسیاری از لغات قرآن را مأخوذ از عبری یا آرامی و سریانی و کتاب مقدس دانسته است و هر جا که توانسته، نیشی هم به قرآن یا اسلام زده است که مثلاً قرآن فلان کلمه را به اشتباه از یهود اقتباس کرده و درست به کار نبرده است؛ برای مثال گفته است که قرآن هامان را وزیر فرعون معرفی کرده است، در حالی که در کتاب مقدس، وی از وزرای خشایارشا است و ذکر او ۵۲ بار در کتاب استر آمده است. اما این به اصطلاح محقق خاورشناس نمی‌گوید که کتاب استر یک کتاب جعلی است و نام‌های مذکور در آن هم همه جعلی است (ر.ک. همان کتاب، ص. ۲۵۱ به بعد). یا می‌گوید که هارون در قرآن، همه‌جا همان برادر موسی است، اما در سوره مریم، آیه ۱۹، داستان مریم، خواهر موسی و مریم، مادر عیسی به هم درآمیخته و هارون، برادر مریم (مادر عیسی) دانسته شده است؛ یعنی به‌زعم او، قرآن یا حضرت محمد<sup>(ص)</sup> در اینجا اشتباه کرده است. اما او خود اشتباه کرده است، زیرا حضرت محمد این دو مریم را اشتباه و خلط نکرده است و اصلاً در قرآن و در احادیث صحیح، نامی از مریم، خواهر موسی نیست و بی‌شک مریم، مادر عیسی برادری هم داشته است به نام هارون (ر.ک. همان، ص. ۲۵۷). باری، آرتور جفری، هر جا کمیتش لنگ می‌شود، دیگر یادی از کلمات قرآن نمی‌کند و از این‌رو، از نام پنج بت مذکور قوم نوح، فقط یغوث را ذکر کرده است و می‌گوید که این نام در سنگ‌نوشته‌های ثمودی و در کتیبه‌های صفایی و ثمودی آمده است و این تأییدی است بر قدمت این نام.

به‌هرحال، به احتمال قوی، قوم نوح به عربی فصیح سخن می‌گفتند. نوح قرن‌ها پیش از موسی بوده است. بنابراین، قدمت عربی از تمام زبان‌های سامی بیشتر است؛ یعنی حداقل چهار یا پنج قرن از آن‌ها قدیمی‌تر است. نکته دیگری که بنده از قرآن استنباط کردم این است که زبان حضرت موسی، به احتمال قوی، عربی بوده است، نه عبری. عبری لهجه ساده‌شده‌ای از عربی است که بعداً در میان عبرانیان و بنی‌اسرائیل رایج شده است. قدیمی‌ترین قسمت کتاب‌های تورات و عهدعتیق به عبری نوشته شده و مربوط است به قرن دهم پیش از میلاد (ر.ک. همان، ص. ۲۱۳ به بعد). در حالی که موسی، طبق تواریخ سنتی یهودی و مسیحی مبتنی بر تورات، متولد ۱۵۷۱ قبل از میلاد و متوفای ۱۴۵۱ ق. م. بوده است؛ یعنی حداقل حدود ششصد سال پیش از نوشته شدن بخشی از تورات که گفته‌اند از همه قدیمی‌تر است. اما دلیل حقیر، قصه حضرت موسی

در بند ۳۶، گفته شده است مدنیان یوسف را به فوطیفار فروختند و در باب ۳۹، بند اول، می‌گوید اسماعیلیان یوسف را به فوطیفار فروختند. نیز سفر داوران، بندهای ۲۲ و ۲۴ از باب هشتم ملاحظه شود). باری، غرض این است که موسی وقتی از مصر گریخت و به مدین آمد با مردم کنار چاه مدین و با دختران پیرمرد گله‌دار و خود پیرمرد به راحتی گفت‌وگو کرد. پس می‌بایست به عربی سخن گفته باشد. در مصر، زبان عربی رایج نبود. پس به احتمال قوی، بنی اسرائیل، که قوم موسی بودند، نیز به عربی سخن می‌گفتند، نه عبری. عبری بعدها حدود پنج-شش قرن بعد از موسی، از ساده‌شدن زبان عربی به وجود آمده است و توراتی که خدا پر موسی<sup>(ع)</sup> نازل کرد نیز به عربی بوده است که ظاهراً بنی اسرائیل آن را از حفظ کرده بودند. به تدریج که تغییراتی در زندگانی و زبان آن‌ها پیدا شد، آن تورات اصلی هم فراموش شد. بعداً کسانی از بنی اسرائیل یا یهود خاطرات خود را از سرگذشت بنی اسرائیل در کتابچه‌هایی به زبان عبری در بین قرون دهم تا ششم قبل از میلاد نوشتند. عزرا یا کسی دیگر از یهودیان از بین این کتابچه‌ها چهار کتابچه را انتخاب و با هم تلفیق کرد و اسفار خمره را ساخت. در تأیید اینکه موسی عرب‌زبان بوده است، و نه عبری‌زبان باید گفت که حضرت ابراهیم هم، که از ذریه و نسل نوح بود، ساکن اور کلدانیان بود که ناحیه‌ای بود در بین‌النهرین، در ده فرسخی غرب فرات، نزدیک خلیج فارس و در آن موقع، تمام شبه‌جزیره عربستان مسکن اعراب بود. دو پسر ابراهیم، یعنی اسحاق و اسماعیل، هم هردو عرب‌زبان بودند، اما بنی اسرائیل از اعقاب اسحاق بودند که سرانجام زبانشان عبری شد. یعقوب، پسر اسحاق، و یوسف، پسر یعقوب و تمام بنی اسرائیل، یعنی فرزندان یعقوب، هم عربی‌زبان بودند. موسی هم، که از اعقاب یعقوب بود، عربی‌زبان بود. متأسفانه، این واقعیت‌های تاریخی در کتب یهود منعکس نشده است. در هیچ‌جای تورات گفته نشده است که زبان این اجداد بنی اسرائیل چه بود. قصه‌هایی که بعداً ساخته شده و جزو تورات آمده است، خاطرات تحریف‌شده یهود است.

باری این تفصیل را برای آن نوشتیم که آقایان زبان‌شناس ایران‌پرست گمان نکنند عربی بازمانده زبان آرامیان هخامنشی بوده است، زیرا که قدمت آن به زمان نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب می‌رسد. در سنت یهودی و مسیحی، می‌گویند نوح در ۲۹۴۸ ق. م. متولد شد و در ۱۹۹۸ ق. م. درگذشت و ابراهیم در ۱۹۹۶ ق. م. متولد شد و در ۱۸۲۱ ق. م. درگذشت و یعقوب در ۱۷۷۰ ق. م. متولد شد؛ یعنی آن‌ها حداقل ۱۴ قرن پیش از هخامنشیان بودند و بنابراین، عربی قدمتی به مراتب بیش از سایر زبان‌ها، و

به‌ویژه زبان‌های آریایی، دارد. این مطالب نشان می‌دهد که زبان‌شناسان نباید به معلومات خود تکیه کنند، زیرا فرض‌های مغایر این معلومات نیز وجود دارد و درستی هیچ‌کدام از این فرض‌ها مسلم نیست، اگرچه برخی معقول‌تر از برخی دیگر است. نیز باید اشاره کرد که محققان می‌گویند دو خط نسخ و کوفی از خط نبطیان، که عرب‌زبان بودند و خطی داشتند که از خط آرامی گرفته بودند، اخذ شده است (قدیمی‌ترین کتیبه آرامی‌ای که تا امروز کشف شده متعلق به قرن نهم قبل از میلاد است؛ یعنی حدود سه قرن پیش از هخامنشیان). این خط، تا قرن اول هجری صورت ابتدایی داشت و حروف نقطه‌دار نداشت و حرکات در آن وارد نشده بود و سپس در قرن دوم، تغییرات عمده‌ای در آن صورت گرفت و شکل نهایی حروف و نقطه و حرکت در آن پیدا شد و سپس البته، ابداعات بزرگی در اقسام خط صورت گرفت که انواع خطوط اسلامی را بنیاد نهاد. بعضی از مهم‌ترین انواع این خط‌ها از ابداعات ایرانی‌هاست. اما «اعجام» که آقای صفوی گفته‌اند به «عجم» برمی‌گردد، درحقیقت چنین نیست. «اعجام» از «عجمه»، به معنای ابهام و نیز لکنت کلام، گرفته شده است و گفته‌اند که عجم راه، که به معنای غیرعرب و به‌ویژه ایرانی است، از آن جهت عجم نامیده‌اند که زبانشان برای عرب نامفهوم بوده است (اما اعجام از باب افعال است و این باب در عربی معانی متعددی دارد که از آن جمله سلب است، یعنی از بین‌بردن چیزی. از جمله، همین اعجام را ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که به معنای از بین بردن و برطرف کردن عجمه و ابهام است و از این‌رو، «أعجمت الکتاب» یعنی ابهام کتاب راه، از جهت قرائت آن، برطرف کردم. این کار با گذاشتن نقطه‌های کلمات صورت می‌گیرد). پس برخلاف نظر آقای صفوی، «اعجام»، عجمی کردن الفبا نبوده است، چون عجم‌ها، یعنی ایرانی‌ها، خطشان خط پهلوی بود که در آن، نه تنها نقطه برای تمایز حروف وجود نداشت، بلکه با تعداد خیلی حروف مشابه، که حدود ۱۴ حرف بود، می‌خواستند تمام اصوات زبان فارسی میانه را بنویسند (مانویان، که این نقص عمده را دریافته بودند، خود خطی ابداع کردند که صامت‌های زبان فارسی را به خوبی نشان می‌داد، گرچه در مصوت‌ها، همچنان نقص داشت). پس اگر ایرانی‌ها اعجام بلد بودند، باید خط خودشان را اعجام می‌کردند. البته در همان قرن‌های اول هجری، احتمالاً با کمک دانشمندان هندی، الفبای دین دبیره را از روی خط پهلوی ابداع کردند که فقط برای نوشتن اوستا و بعضی متون دینی به کار رفته و عمومیت نیافته است. اما ایرادهای آقای صفوی به خط عربی، یعنی فارسی،

بازار بپرسند که آیا آن‌ها با خط فارسی مشکل دارند، خواهند دید که هیچ‌کس مشکلی ندارد. بجه‌های ما در کلاس اول و دوم دبستان، خط فارسی را به‌خوبی یاد می‌گیرند و می‌توانند روزنامه و کتاب و تابلوهای مغازه را بخوانند. البته شاید نتوانند کلماتی را که هنوز یاد نگرفته‌اند درست بخوانند، اما به تدریج، تمام نیازهای خود را با همین خط برطرف می‌کنند و هیچ شکایتی هم ندارند. اگر، خدای نکرده، کسی پیدا شود و به‌زور خط فارسی را به خط رومیایی - به‌قول ایشان - عوض کند و بخواهد مانند کمال آتاتورک آن را اجباری کند، آن وقت مشکلات مردم شروع می‌شود. اگر کمال آتاتورک توانست خط ترک‌ها را عوض کند، به این علت بود که در آن زمان، حدود ۹۰ درصد ترک‌ها بی‌سواد بودند و از این‌رو، هر خطی را می‌شد به آن‌ها تحمیل کرد. اما، اکنون بیش از ۹۰ درصد مردم شهرها و حدود ۸۵ درصد روستاییان سواد دارند و دیگر ممکن نیست خط آن‌ها را تغییر داد و حتی اگر چنگیز مغول هم بیاید، نمی‌تواند این کار را بکند.

ممکن است آقای صفوی، به‌عنوان زبان‌شناس، در ضبط لهجه‌ها با خط فارسی مشکل داشته باشند. صادق کیا، استاد مبرز دانشگاه، روشی ابداع کرده بود که با همین خط فارسی بتوان همه لهجه‌های ایران را ضبط کرد و خودش هم همین روش را به کار برده بود. اگر استفاده از چنین روش‌هایی هم برای شما مشکل است، می‌توانید، فقط برای ضبط لهجه‌ها، از خط رومیایی یا سیریلی یا عبری یا هر خط دیگری که مایل باشید استفاده کنید. هنینگ برای ضبط لغات و نوشته‌های فارسی میانه مانوی، ابتدا آن‌ها را با خط عبری می‌نوشت و دو جلد از کتاب‌هایش را هم با این روش چاپ کرد و بعد، در جلد سوم، آن‌ها را با خط لاتینی اصلاح‌شده نوشت. ممکن است برای تدریس آواشناسی و تلفظ کلمات در فرهنگ‌ها هم با خط فارسی مشکل داشته باشید. شاید این را هم بتوان با خط اصلاح‌شده لاتینی یا خط و الفبای بین‌المللی آواشناسی انجام داد. این‌ها مشکل زبان‌شناسان است، نه مشکل مردم.

جناب آقای صفوی، اگر مشکلی وجود داشته باشد، باید آن را حل کرد، نه آنکه ده‌ها مشکل بر آن افزود. این تفصیل را نوشتیم تا ریشه این گیاه هرز تغییر خط را از بیخ‌وبن برکنم تا دیگر از جای دیگری سرزنند و رشد نکنند. امیدوارم که دیگر هیچ‌کس به این فکر ناهنجار نیفتد و زحمت مردم را زیاد نکند و در خاتمه، از آقای دکتر صفوی، به‌علت زبان تند خود، معذرت می‌خواهم؛ در این مورد چاره‌ای جز این نمی‌دیدم و امید است که مرا عفو فرمایند.

موجه نیست، زیرا:

- ایشان گفته‌اند: «این خط فقط صامت‌ها را می‌نویسد و مصوت‌ها را نمی‌نویسد و لذا هر قدر نظام نوشتاری مان را تصحیح کنیم، باز هم این مشکل باقی می‌ماند». منظور از نظام نوشتاری، شیوه املائی کلمات است. بسیاری از فضلاء و سازمان‌ها سعی کردند روش‌های منسجم و یکنواختی برای آن ابداع کنند؛ کتابچه دستور خط فرهنگستان نقطه نهایی این کوشش‌ها بود. اما اینکه در خط عربی و فارسی مصوت‌های کوتاه (یعنی فتحه و کسره و ضمه) نوشته نمی‌شود، مشکلی نیست و فارسی‌نویسان، هر جا که لازم بوده است، علامت‌های زیر و زیر را بر بالا یا پایین حروف افزوده‌اند. چنان که گفتیم، این نه تنها از عیوب نیست، بلکه از محاسن بزرگ خط فارسی است، زیرا به‌واسطه آن، تغییرات حاصل در زبان، که به‌مرور زمان حاصل شده است، باعث تغییر خط نشده است. ما اکنون می‌توانیم متون هزار سال پیش را به راحتی بخوانیم. تغییرات تلفظ کلمات در لهجه‌ها هم در همین خط قابل قرائت است و لازم نبوده است که مثلاً اصفهانی‌ها یا کرمانشاهی‌ها تغییری در خط فارسی بدهند تا مطابق تلفظ آن‌ها شود. ضمناً این خط متضمن نوعی کوتاه‌نویسی است که حجم کتاب را به نصف می‌رساند؛ مثلاً اگر حرکات را در خط می‌نوشتند، یک کتاب صدصفحه‌ای، دویست صفحه می‌شد. این خط، به‌لحاظ تندنویسی، از همه خط‌های عالم بهتر است و هزینه چاپ کتاب‌ها را به نصف می‌رساند. آیا این نکات از مشکلات خط فارسی است یا جزو محاسن آن؟

- گفته‌اند: «خط عربی قابل تصحیح نیست، چون ماهیتاً برای کاربردهای امروزی کارایی ندارد».

منظورشان از تصحیح این است که تغییراتی جزئی در خط بدهیم تا حرکات را نشان بدهد. این کار در خط فعلی امکان‌پذیر نیست. البته کردها این کار را کردند و خطی برای خود از روی خط فارسی درست کردند که اکنون بین آن‌ها رایج است. پس قابل تصحیح هست، اما واضح است که هرگونه تغییر اصولی در خط فارسی، تغلیط است، نه تصحیح، چراکه باعث می‌شود رابطه ما با سنن گذشته خودمان قطع شود. اما اینکه ایشان گفته‌اند برای کاربردهای امروزی کارایی ندارد، سخن مبهمی است. ایشان همچنین، گفته‌اند باید این خط را عوض کنیم، زیرا اساساً خطی است که با قرن بیست‌ویکم سازگاری ندارد و این مشکلی است که ما با خطمان داریم. البته این مشکلی است که آقای صفوی با خط فارسی دارند، نه مشکل ملت ایران. اگر آقای صفوی از درون اتاق تنگ زبان‌شناسی دانشگاه به بیرون تشریف بیاورند و به خیابان‌ها و کوچه‌ها و تاکسی و اتوبوس و مترو سر بزنند و از مردم کوچه و